

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دومنیکو لوسوردو
برگردان از: خ. طه‌وری
فرستنده: علی مشرف
۲۰ جنوری ۲۰۲۰



وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند ... - ۱۷

۸. پلوتوکراسی، دموکراسی، دموکراسی در روابط بین‌المللی

این یک تضاد است، که از یک طرف غرب مصمم است با زور اسلحه دموکراسی را صادر کند، با این‌که از طرف دیگر در همین غرب صدای اعتراض در این مورد که دموکراسی در استحاله به سوی «پلوتوکراسی» است، بلندتر می‌شود.

هر چند هم که انسان بخواهد این وضعیت را بی‌ربط بداند و به «حداقل تعریف» دموکراسی قناعت کند، با این حال دیده می‌شود که دموکراسی «حداقلی» مشکل و یا غیرممکن شده، زیرا در روابط بین‌المللی اصلاً دموکراسی وجود ندارد. در روزنامه‌های بزرگ می‌خوانیم که در سال ۱۹۹۶ غرب به ویژه آلمان و فرانسه با دخالت گسترده مالی در روسیه مانع از بازگشت کمونیسم به قدرت شد: «این فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها بودند که بوریس یلتسین را که هر چند در نظرسنجی‌ها درصد کاملاً ناچیزی از آراء را نصیب خود کرده بود بر سریر قدرت نگاه داشتند و نه روس‌ها (که نمی‌دانستند ولی اکنون می‌دانند).»

من در اینجا به عنوان نمونه یکی از دخالت‌های متعدد مالی را مطرح کردم ولی نباید دخالت‌های سیاسی را فراموش کرد: ما دیپلمات‌ها و حکام غربی را دیدیم که به طور جدی در امور داخلی این و یا آن کشور دخالت کردند به این‌صورت که به نفع این نیروی سیاسی علیه نیروی سیاسی دیگر موضع گرفتند.

دخالت‌ها، حال چه اقتصادی و چه سیاسی می‌تواند به جای دخالت مستقیم، از سوی نهادهای غیردولتی انجام گیرد. این نهادها به طور عمده از طرف غرب کنترل می‌شوند، که امکانات مالی و انسانی (مشاور و آژانس‌های روابط عمومی

و غیره) وسیعی در اختیار حزب منتخب خود قرار می‌دهند و به این صورت به طریق غیرقابل بازگشتی نتایج انتخابات را جعل و دستکاری کرده و دیالکتیک عادی دموکراسی را مخدوش می‌سازند.

این وظیفه رسانه‌ها است که چنین دیالکتیکی را بیدار و احیاء کنند ولی تجزیه و تحلیل کودتاها نشان می‌دهد که این کودتاها به طور منظم با ارتشاء روزنامه‌نگاران آغاز می‌شود: مثلاً به کودتای ۱۹۵۳ در ایران و کودتای ۱۹۷۳ در چلی، یعنی اولین و آخرین کودتا در موج اول کودتاها بیندیشید. در هر دو مورد تلویزیون و رادیو و ارگان‌های مطبوعاتی از جریان پولی که از ایالات متحده و بریتانیا روان بود و در اختیار اپوزیسیون کودتاگر قرار گرفت، سیراب شدند. آنچه که به موج دوم کودتاها مربوط می‌شود، دیگر امروز روشن است که ماشین دروغ‌پردازی که از طرف مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی و چندرسانه‌ای به حرکت درآمد، چه نقش مهمی (مثلاً در گرجستان) ایفاء کرد و همین‌طور روشن شده است که در سال ۲۰۰۹ در ایران رسانه‌های نوین برای توصیه‌ها و پیشنهادات کاخ سفید چقدر آمادگی نشان داد.

معمولاً نهادهای نمایندگی و سندیکاها نیز به احیای دیالکتیک دموکراتیک کمک می‌کنند ولی نه این و نه آن مانعی در مقابل مانورهای کودتاگران نیست: به نجوای دالره‌های امریکائی و پوندهای انگلیس در سال ۱۹۵۳ در گوش نمایندگان مجلس ایران بیندیشید که نخست‌وزیر دموکراتیک منتخب مردم را سرنگون ساخت و یا به همکاری سندیکای کامیون‌داران با کودتاگران چیلیایی و سازمان جاسوسی سیا که آنجا هم با صرف مقداری پول ممکن شد.

در مجموع می‌توان گفت که پلوتوکراسی دارای یک جنبه بین‌المللی نیز هست. سلطه سرمایه‌های بزرگ (که تا این لحظه در کشورهای غربی و یا کشورهای متمایل به غرب متمرکز شده است) تکامل مناسبات دموکراتیک واقعی در درون ضعیف‌ترین کشورها را بیش از گذشته مشکل می‌سازد و اگر ما ابعاد سیاسی و یا سیاسی-نظامی این معضل را در نظر بگیریم، این نتیجه‌گیری بیش‌تر برجسته می‌شود:

در سال ۲۰۰۰ در یوگسلاوی، نه به خاطر پارانویا، بلکه به خاطر ترس از قربانی شدن در یک سوءقصد که به وسیله سازمان‌های جاسوسی غربی فعال در کشور سازماندهی شده بود، برای میلوسویچ تقریباً غیرممکن بود به مبارزات انتخاباتی بپردازد.

و اکنون می‌رسیم به مسأله اصلی که می‌خواهم به کمک نمونه‌ای آنرا مطرح کنم. در سال ۱۹۹۰ پایان اولین دولت ساندینیستی ملهم از نمونه کوبا در نیکاراگوئه به رهبری دانیل اورتگا تجربه شد. چه اتفاقی در آنجا رخ داده بود؟ در سال‌های پیش از آن کشور با محاصره اقتصادی و نظامی که از سوی دستگاه دیپلوماسی ریگان تحمیل شده بود روبه‌رو بود که قصد داشت بنادر این کشور کوچک و بی‌پناه امریکای مرکزی را مین‌گذاری کند و تروریست‌ها و پارتیزان‌های ضدانقلابی را ترغیب می‌کرد و از نظر مالی و تسلیحاتی مورد حمایت قرار می‌داد. در مقابل همه این‌ها دولت ساندینیستی با امکانات محدود خود علیه تجاوز خارجی و همپیمانان داخلی آن دست به اقداماتی زد و اینجا ایالات متحده امریکا به لباس مدافع حقوق بشر که از جانب «تروریست‌ها» زیر پا گذارده می‌شد درآمد و تمام توان چندرسانه‌ای خود را به کار گرفت تا دشمن را بدنام کرده و خبیث جلوه دهد.

از یک طرف گرفتن گلوله کشور از نظر اقتصادی و جنگ صلیبی ایدئولوژیک فرسایش پایه‌های اجتماعی هواداری از ساندینیست‌ها را به دنبال داشت و از طرف دیگر فشار نظامی و تروریسم «کنتراها» (که از طرف ایالات متحده تغذیه می‌شدند) عزم و توان مقاومت را فلج کرد. آخرین پرده این نمایش پیروزی نامزد انتخاباتی هوادار امریکا بود. این درست است که اورتگا در سال ۲۰۰۶ مجدداً رئیس‌جمهور نیکاراگوئه شد ولی برنامه ارایه شده او بر پایه اصول به مراتب معتدل‌تری بنا گردیده بود، که از طرف واشنگتن (که حرف آخر را نیز حق خود می‌داند) تحمل می‌شد. لذا این

سؤال کماکان مطرح می‌ماند که در رابطه با انتخابات سال ۱۹۹۰ در نیکاراگوئه آیا می‌توان انتخاباتی را «آزاد» دانست که در سطح مالی و چندرسانه‌ای با نابرابری عظیمی روبه‌روست و به کمک دخالت‌های علنی و مرعوب‌کننده همسایه بزرگ و پر قدرت در طول انتخابات، خلق کشور تهدید می‌شود که در صورت گرفتن تصمیم «غلط» مورد تحریم و محاصره جدید اقتصادی و تجاوزات نظامی بیشتری واقع خواهد شد؟ تصادفی نبود که روزولت «آزادی از ترس» را پیش‌شرط دموکراسی می‌دانست.

روشن نیست که چگونه می‌توان از پیروزی پلوتوکراسی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته جلوگیری کرده و یا آن را زیر سؤال برد، ولی یک امر روشن است:

همان‌طور که نمونه مشخص نیکاراگوئه نشان می‌دهد، فقدان دموکراسی در روابط بین‌المللی آغاز و یا رشد و تکامل دموکراسی‌های درونی در اکثر کشورهای در حال رشد را مسدود می‌کند. به هر حال آنانی که خود را پیشکسوت مبارزه برای اصول عمومی دموکراسی معرفی می‌کنند، درست همان‌هایی هستند که فراخوان برای دمکراتیزه کردن روابط بین‌المللی را با عصبانیت رد می‌کنند.

بدبختانه پیشکسوتان خودخوانده مبارزه برای دموکراسی هنوز از اعتبار زیادی در بین چپ‌های غربی برخوردار اند، که این کودتاها را که اغلب بر پایه قانون جنگل صورت گرفته و یا کوشش به انجام آن می‌شود، به عنوان انقلاب‌های دمکراتیک مورد تمجید قرار داده اند.

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/VaqtiNirouhayChapDarSahnehNistand.pdf>